



اقلیم کردستان و در رأس آن مسعود بارزانی با حمایت علنی و همه‌جانبه رژیم جعلی اسرائیل به دنبال تجزیه کشور عراق به عنوان دومین کشور پرجمعیت شیعی خاورمیانه هستند. نزدیکی علنی اقلیم با اسرائیل در رفتارهای حامیان این حرکت بسیار مشهود بوده و به وضوح در رفتارهای خود آن را نشان می‌دهند و همواره در مراسم‌های مختلف اقلیم، پرچم‌شان را دوشادوش پرچم رژیم صهیونیستی به اهتزاز درمی‌آورند.

در حالی که رویکرد اصلی نظام و مقام معظم رهبری به این امر کاملا مشخص بوده و بسیار بارز است که شکل‌گیری کشوری جدید در همسایگی

مروری بر خاطرات سیدالاسرای ایران، آزاده خلبان شهید حسین لشکری

تصویری از آن سوی میله‌ها

نوشین نامداری؛ نام حسین لشکری با حماسه در هم آمیخته است. خلبانی که با هجوم عراق به مرزهای ایران به مواضع بعضی‌های متجاوز حمله کرد و در یکی از ماموریت‌ها هواپیمایش دچار سانحه شد و در خاک عراق به اسارت در آمد. تا سال‌ها هویت و نام وی افشا نشد. صلیب سرخ از زنده بودن او اطلاع نیافت از همین روز در ایران نیز هیچکس از سرنوشت او اطلاعی

نداشت، وی در مدت ۶۴۱۰ روز اسارت زیر شکنجه و تپیدیدها ناته‌تپا لب به افشای اسرار نظامی باز نکرد که تا پای جان در مقابل تطمیع مقامات عراقی ایستاد و هیچ‌گاه علیه دولت‌مردان کشورش مصاحبه نکرد.

او اگرچه از نخستین اسرای جنگی ایرانی بود اما سال‌ها پس از بازگشت نخستین آزادگان به کشور همچنان در بند بعثیون ماند. وی ۱۸ سال در اسارت بود که دست‌کم تندیسی از این صندت را به صورت انفرادی و دور از دیگر اسرا بوده است.

وی پس از بازگشت به کشور کوشید لختی از خاطرات اسارت خود را بنگارد. حاصل تلاش او تحت عنوان «۶۴۱۰» صورت کتاب یافت و چند بار تجدید چاپ شد.

این روزها این کتاب براحتی در دسترس است

و با رضایت خانواده و ناشر اسمکان داندلو، رایگان آن فراهم شده است.

در سال‌های اخیر خاطراتی از آزادگان منتشر شده که هر کدام رنگ و بوی خاصی دارد و در جایگاه خود ارزشمند است اما جنس خاطرات لشکری با دیگر آزادگان تفاوت‌های چشمگیری دارد. طول اسارت او با هیچ‌یک از آزادگان قابل مقایسه نیست. از طرف دیگر خاطرات مشترک بین آزادگان فراوان است اما از آنجا که لشکری مدت زیادی از دوران اسارتش را به صورت انفرادی تحمل کرده نکات منحصر به فردی در خاطراتش دیده می‌شود که در هیچ جای دیگر نمی‌توان مشابه آنها را یافت. در ادامه به بیان ۲ مورد بسنده‌می‌کنیم.

سربازی بود به نام ستار. خیلی علاقه‌مند بود با من صحبت و شوخی کند. سعی کردم به نحوی اعتماد او را به خود جلب کنم. ستار تازه ازدواج کرده بود و بچه‌ای در راه داشت. پدرش را در بچگی از دست داده بود و گاهی به شوخی بسه من می‌گفت اینجا بمان و با مادر من ازدواج کن. اسیران با چوب و تخته ماکت‌های زیبایی از هواپیمای درست می‌کردند ستار با دیدن آنها علاقه عجیبی نشان می‌داد و از من خواست یک ماکت هواپیمای برایش بسازم. بهترین فرصت بود چون می‌توانستم در قبال ساخت ماکت از او چیزی بخواهم. ساخت ماکت هواپیمای بوئینگ ۷۴۷ را شروع کردم و از ستار برای ساخت آن چسب، کاغذ و خودکار گرفتم. او می‌گفت هر چه می‌خواهی بگو تا برایت بیاورم. من با سکوت فقط تماشايش است مرور کرده و از یکی از روزها ستار در کنارم ایستاده بسود و او خانواده‌اش برابم صحبت می‌کرد، از او خواستم خبر جدیدی از جنگ برابم بگوید. نگاهی به من کرد و گفت می‌خواهی رادیو برایت بیاورم. او متوجه بود من چه می‌خواهم. برای اینکه او را تشویق به این عمل کنم با لبخند خفیی رضایت خود را اعلام کردم…

به نظر می‌آمد ستار می‌خواهد یک رادیو بدهد ولی منتظر فرصت است. چنانچه مسؤولان عراقی موضوع را می‌فهمیدند حتما ستار را به جرم جاسوسی و سربازی بودن به نام ستار، خیلی علاقه‌مند بود با من صحبت و شوخی کند. سعی کردم به نحوی اعتماد او را به خود جلب کنم. ستار تازه ازدواج کرده بود و بچه‌ای در راه داشت. پدرش را در بچگی از دست داده بود و گاهی به شوخی بسه من می‌گفت اینجا بمان و با مادر من ازدواج کن. اسیران با چوب و تخته ماکت‌های زیبایی از هواپیمای درست می‌کردند ستار با دیدن آنها علاقه عجیبی نشان می‌داد و از من خواست یک ماکت هواپیمای برایش بسازم. بهترین فرصت بود چون می‌توانستم در قبال ساخت ماکت از او چیزی بخواهم. ساخت ماکت هواپیمای بوئینگ ۷۴۷ را شروع کردم و از ستار برای ساخت آن چسب، کاغذ و خودکار گرفتم. او می‌گفت هر چه می‌خواهی بگو تا برایت بیاورم. من با سکوت فقط تماشايش است مرور کرده و از یکی از روزها ستار در کنارم ایستاده بسود و او خانواده‌اش برابم صحبت می‌کرد، از او خواستم خبر جدیدی از جنگ برابم بگوید. نگاهی به من کرد و گفت می‌خواهی رادیو برایت بیاورم. او متوجه بود من چه می‌خواهم. برای اینکه او را تشویق به این عمل کنم با لبخند خفیی رضایت خود را اعلام کردم…

به نظر می‌آمد ستار می‌خواهد یک رادیو بدهد ولی منتظر فرصت است. چنانچه مسؤولان عراقی موضوع را می‌فهمیدند حتما ستار را به جرم جاسوسی و

از اسرائیل دوم تا ایران دوم

چینی که باید سقط شود

- رحمت مهدوی *

«قشه خیالی کردستان بزرگ» در آینده هستیم که بسیاری از مناطق ترکیه، سوریه و غرب ایران به خاک این کشور محقق نیافته، اضافه شده است. همچنین در شبکه «رود» متعلق به بارزانی در برنامه هوشناسی آن به ۷ استان ترکیه، شمال سوریه و استان‌های غربی ایران نیز در چارچوب کشور کردستان اشاره می‌شود. بسیار قابل توجه می‌نماید که چطور ممکن است این استاد محترم برای نگارش خود اندکی تامل درباره تحولات اخیر اقلیم نداشته و شاهد وقایع تلخ در منابع اینترنتی نشده است. ۳ سال پیش بود که سایت شبکه تلویزیونی «روداو»، متعلق به تیچسرون بارزانی، نخست‌وزیر دولت اقلیم کردستان عراق تصاویری از اسکناس‌های کردی را به نمایش گذاشت که در آن بخش اعظمی از آذربایجان غربی و بخش‌هایی از ترکیه و سوریه در نقشه کردستان بزرگ دیده می‌شوند. در تازه‌ترین اقدام نیز در جریان مراسم تبلیغات رفتاندم کردستان عراق در ترانه‌ای که روی سن، خواننده کرد اجرا می‌کند، به صراحت بخش‌هایی از ایران اسلامی همچون ارومیه، مهاباد، سنندج، نقده و حتی قزوین را جزو خاک کردستان می‌نامد. این در حالی است که در فضای مجازی به شکل وسیعی کلیبی در حال پخش است که در آن برخی از مردم کردزبان کشور پرچم اقلیم را در دست دارند و خواهان الحاق به اقلیم هستند. اینکه ۲ سال پیشی در نمایشگاه کتاب ارومیه نام استان آذربایجان غربی از سوی برخی انتشارات

جدا از صحت این یادداشت در منتسب بودن به استاد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، به نظر می‌رسد بازتاب‌دهندگان آن در چارچوب عقاید باستان گرایی چشم بر روی بسیاری از حقایق بسته و در تحلیل مسائل، واقعیت‌های موجود را نادیده گرفته‌اند. حالی که در این نوشتار نویسنده سخن از این رانده است که به باور من دولت کردستان به مرکزیت اربیل هیچ‌گاه علیه ایران شمشیر نخواهد کشید، در روزهای اخیر به شکل گسترده‌تری شاهد ترسیم

دوران دفاع مقدس سراسر از خودگذشتگی و ایثار بوده است. تمام کسانی که آن روزها دل از خانه و خانواده ک‌کنند و دل به خط مقدم، مین و خمپاره سپردند بزر گوارند و عزیز. با این همه طبیعی است که در آن میانه، بر صریح بیشتر جلوه کنند؛ چنانکه نام شهید جهان آرا یادآور دوران مقاومت و محاصره خرمشهر است و نام شهید بروجردی یادآور روزهای سخت کردستان. با شنیدن نام شهید جمران، شکست محاصره پاره را به یاد می‌آوریم و با شنیدن نام شهید صیاد شیرازی قلع و قمع شدن منافقان در تنگه مرصاد.

در این میانه نام حسین لشکری یادآور استقامت و دلدادگی خلبانی است که ۱۸ سال در اسارت یعنی‌ها بود. مردی که با تایید مقام معظم رهبری، به عنوان «سیدالاسرای ایران» معرفی شد.

شهید لشکری سال ۱۳۲۱ در ضیاءآباد قزوین به دنیا آمد و سال ۱۳۵۶ از دانشکده خلبانی فارغ‌التحصیل شد.

بعد از انقلاب و تجاوز عراق به مرزهای ایران، چندین بار به ماموریت‌های هوایی اعزام شد و در یکی از مأموریت‌ها به اسارت در آمد. وی در نهایت فردورین سال ۱۳۷۷ به ایران بازگشت. صدمات جسمی و روحی دوران اسارت، وی را در ۱۹ مرداد ۱۳۸۸ به یاران شهیدش پیوند داد. مروری داریم بر خاطرات وی و همسر

مطلق می‌شد شهید در خارج از شهر هستیم. نگهبان‌ها خواستند مرا از ماشین بیرون بیاورند ولی با صدای بلند، شخصی آنها را از این کار باز می‌داشت. نگهبان‌ها خود از ماشین پیاده شدند و مرا درون خودرو تنها گذاشتند. هر چه به ذهنم فشار آورد نتوانستم حدس بزنم مرا برای چه به بیابان آوردند. ناگهان در کنارم صدای تیراندازی شنیدم. حدود ۱۰ تیر شلیک شد و پس از آن هم چند تک تیراندازی کردند. سپس شخصی لباسم را کشید و مرا از ماشین پیاده کردند. زمین ناهموار بود و هنگام راه رفتن به سنگلاخ برخورد می‌کرد. به جایی رسیدیم که زمین پوشیده از شن و ماسه بود و صدای خش‌خش آن را زیر پایم می‌شنیدم. حس غریبی داشتم و به نظرم رسید باید این مکان میدان تیر یا میدان اعدام باشد. به‌رمغ ذهنیتی که داشتم مبنی بر اینکه دشمن هر کاری با من بکند مرا نخواهد کشت در آن لحظه برابم مسلح شده بود آنها می‌خواهند مرا تیرباران کنند. به یاد صحبت‌های بازجو افتادم که می‌گفت: ایران گفته تو کشته شده‌ای و ما تو را می‌کشیم، آنها هیچ مدرکی برای زنده ماندن تو ندارند.

در دل‌م مرتب ذکر خدا را می‌گفتم و به یاد ملت و مردم خوبم افتادم. همسر، فرزند و پدر و مادرم را به یاد آوردم. آیا می‌شد بار دیگر آنها را ببینم؟ عرق سرد تمام بدنم را فرا گرفته بود و لب‌هایم خشک شده بود. خدایا زمان چه سخت می‌گذرد!… یکی آمد جلو، دستم مرا گرفت و به درختی تکیه داد. لحظاتی به همان شکل مارانگه داشتمند. دیگر برابم یقین شده بود حکم اعدام من نوشته شده و اینها منتظر فرمان آتش را رسیدن مامور اجرای حکم هستند. تا کسی پای چوبه دار نرفته باشد نمی‌تواند لحظاتی را که بر من گذشته درک کند… دوباره یک رگبار شدید و طولانی شلیک شد… صدای خش‌خش باهای شخصی روی شن‌ها شنیده شد. او به طرف من می‌آمد. پیش خود گفتم دارد می‌آید مرا به درخت ببیند، ولی این کار را نکرد. چند دقیقه‌ای سکوت همه جا را فرا گرفته بود. سرم بشدت درد می‌کرد. ناگهان سکوت بیابان با خنده دسته‌جمعی نگهبانان شکسته‌شد. نگهبانان با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردند… یکی از آنها به من نزدیک شد و با خنده به زبان انگلیسی شکسته و بسته‌ای گفت: مستر چطور؟… دست مرا گرفت و کشید. گیج مانده بودم که چه بلایی می‌خواهد سرم بیاید که متوجه شدم نزدیک ماشینم. مرا به داخل راهنمایی کردند و پس از گذشت تقریبا ۵۰ دقیقه به درون سلول خود هدایتم کردند. وقتی به سلول رسیدم و چشم و دستم را باز کردند احساس شتری را داشتم که از کشتار گاه فرار کرده باشد».

تحریف می‌شود و نام استان ارومیه درج می‌شود، آیا نشان‌دهنده برخی حرکات مرموز و ناپسند در داخل کشور نیست؟ آیا می‌توان پذیرفت اینکه این روزها به صورت متعدد در فضای مجازی شاهد تصاویر مجسمه‌هایی به شکل دعوت از کوله‌برها به سوی اقلیم کردستان هستیم بدون برنامه‌ریزی و اتفالی است و بیشتر بر هیجانات و احساسات استوار است؟ با ذکر واقعیت‌های موجود حال پرسش اصلی این است: آیا افرادی که قائلل به حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در عراق هستند، فردای شکل‌گیری این رژیم جعلی، فریاد حق تعیین سرنوشت را در داخل پیگیری خواهند کرد؟ آیا آنها چنین حقی را برای مردم کرکوک و اقلیت‌های دیگر نیز قائل هستند؟ آیا قرار بر تجزیه و نابودی کامل دومین کشور شیعی منطقه است؟ آیا «ایران به خاک «ایران اول» بدوزد که هنوز یاد و خاطره هزاران شهید در دفاع مقدس آتشی بر روح و روان اینن مرز و بوم می‌گذارد و مادران بسیاری هنوز چشم به راه برگشتن عزیزان خود هستند؟ آیا تنها چند روزی پس از هفته دفاع‌مقدس به باید بیش از هر زمان دیگر مباحث مربوط به تمامیت ارضی کشور مورد توجه مسؤولان، صاحب نظران و… قرار گیرد بیان چنین تحلیل‌هایی شایسته و عقلانی است؟ آیا قرار است بعد از وعده سردار سلیمانی مبنی بر سرکوب کامل داشش در ۳ ماه آینده، امپریالیسم جهانی و در رأس آن رژیم

نگاهی به کتاب «روزهای بی‌آینه» مجموعه خاطرات «منیژه لشکری»

آینه‌های فراموش

تلاش نویسنده کتابی است خوش‌خوان و جذاب. فضای کتاب بسیار زنده است و فضای عاطفی در تمام کتاب بر روایت آن سایه انداخته است. خاطرات شهید لشکری در زمان حیاتش تحت عنوان «۶۴۱۰» منتشر شد و امروز از طریق فضای وب براحتی قابل دسترسی است. در قسمتی از آن کتاب می‌خوانیم که وقتی عکاس برای نخستین بار پس از سال‌ها به اردو‌گاه رفت تا چند عکس برای خانواده لشکری دست پا کنند و بفراستند، او به عکاس کمک کرد که عکس‌هایش طوری جلوه کنند که او را در عین سلامت و شادابی نشان بدهند. در نامه‌های معدودی هم که بین او و خانواده‌اش رد و بدل شده است مکرر به وضعیت مناسب خود در اسارت اشاره کرده است! نیازی به تحقیق دوباره از چگونگی احوال اسرای ایرانی نیست و تلاش شهید لشکری برای سفید نشان دادن وضعیت خویش را جز کوششی برای آرامش دادن به خانواده نباید جور دیگری تفسیر کرد. با مرور خاطرات شهید لشکری درمی‌یابیم وی این روحیه را حتی هنگام تدوین خاطرات خود نیز حفظ شخصیت کسی می‌داند که ۱۸ سال تنها انیس و



مونسش قرآن بوده است. بیان تمام داشته‌های ذهنی‌ راوی، مبین تلاش او در به تصویر کشیدن هر چه دقیق‌تر از اتفاقاتی است که شاید به شناخت بیشتر زوایای پنهان زندگی شهید کمک کند. این دقت‌ها گاه با اشاره به رنگ لباس‌ها، نام فروشگاه‌ها، خلبان‌ها و… خود را نشان می‌دهد و گاه با حذف نام کسانی که گذشت زمان تنها تصویری از خاطرات‌شان بر جا گذاشته است. بیان جزئیات خسته‌کننده نیست و حتی بیان آنها در شیرینی روایت موثر است؛ با این همه تردیدی نیست که نویسنده باید از ذکر برخی جزئیات می‌گذشت یا اگر اصرار به ذکرشان داشت ابهامی کنایه‌آمیز را چاشنی قلمش می‌کرد و این اتفاق است که گاه متن را دچار غفلت:زدگی و کزتابی می‌کند. نویسنده مقید به روایت راوی بوده و گویا در آن دست نبرده است؛ همین مساله موجب شده در سراسر متن کمتر شاهد اتفاق‌های ادبی باشیم. نقل نعل به نعل روایت اگرچه قابل احترام است اما بهتر بود نویسنده نیم‌نگاهی به قواعد برجسته‌سازی متن می‌انداخت تا طیف وسیع‌تری از مخاطبان را میزبان قلم خویش کند و این مشکلی است که در اغلب خاطر‌نوشته‌های جنگ دیده می‌شود. بااین همه نثر کتاب در اغلب سطور روان و شفاف است و ماحصل

تلاش نویسنده کتابی است خوش‌خوان و جذاب. فضای کتاب بسیار زنده است و فضای عاطفی در تمام کتاب بر روایت آن سایه انداخته است. خاطرات شهید لشکری در زمان حیاتش تحت عنوان «۶۴۱۰» منتشر شد و امروز از طریق فضای وب براحتی قابل دسترسی است. در قسمتی از آن کتاب می‌خوانیم که وقتی عکاس برای نخستین بار پس از سال‌ها به اردو‌گاه رفت تا چند عکس برای خانواده لشکری دست پا کنند و بفراستند، او به عکاس کمک کرد که عکس‌هایش طوری جلوه کنند که او را در عین سلامت و شادابی نشان بدهند. در نامه‌های معدودی هم که بین او و خانواده‌اش رد و بدل شده است مکرر به وضعیت مناسب خود در اسارت اشاره کرده است! نیازی به تحقیق دوباره از چگونگی احوال اسرای ایرانی نیست و تلاش شهید لشکری برای سفید نشان دادن وضعیت خویش را جز کوششی برای آرامش دادن به خانواده نباید جور دیگری تفسیر کرد. با مرور خاطرات شهید لشکری درمی‌یابیم وی این روحیه را حتی هنگام تدوین خاطرات خود نیز حفظ شخصیت کسی می‌داند که ۱۸ سال تنها انیس و